ایثار و مقاومت
ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۴۸۱

گفت‌وگوی «جوان» با پدر و همسر سردار شهید مدافع حرم مهدی قره‌محمدی

با شهادت دنبال اسم و رسم نمی‌گشت

زینب محمودی عالمی

«شهدا در مکتب امام حسین(ع) چگونه زیستن، چگونه رفتن و سربازی برای سالار شهیدان را به ما آموختند. آنها از حماسه عاشورا درس آزادگی، ایثار و عدم سازش با دشمن آموختند و هر کس تفکری غیر از این در مورد حماسه امام حسین(ع) دارد شایستگی عهده‌دار شدن مسئولیت در نظام اسلامی را ندارد.» پدر شهید مهدی قره‌محمدی از شهدای مدافع حرم گفت‌وگو با ما را با چنین سخنانی آغاز کرد. مهدی از آخرین شهدای مدافع حرم است که ۲۱ آذر ۹۶ در دفاع از عمه سادات در منطقه دیرالزور سوریه به شهادت رسید. با این شهید از تصویری آشنا شدیم که در کنار دو فرزندش در آخرین نوروز خانوادگی انداخته بودند. ۲۱ آذر که آقامهدی شهید شد، فرزندان انتظار آمدن نوروزی دیگر را می‌کشیدند که هرگز از راه نرسید. گفت‌وگوی ما با علیرضا قره‌محمدی پدر و مریم تاتا همسر شهید را پیش رو دارید.

پدر شهید

چون خودم اهل شمال هستم، احساس می‌کنم شما اصالتی شمالی ندارید، کمی از خودتان و خانواده‌تان بگویید.

بله، ما اصالتاً اهل روستای رستم‌آباد شهر بوئین‌زهرا هستیم که پدربزرگ‌های‌مان به روستای کهرود آمل مهاجرت کرده‌اند. بنده متولد سال ۱۳۳۱ هستم و چهار فرزند داشتم. مهدی فرزند اولم بود. بنده بازنشسته آموزش و پرورش هستم و سال‌ها ریاضی تدریس می‌کردم. شهید از کودکی شغل نظامی را دوست داشت. سال ۷۷ دانشگاه تربیت پاسداری پذیرفته شد تا اینکه توانست کارشناسی ارشد جغرافیای نظامی را کسب کند. سال‌ها در یگان صابرین خدمت کرد و عاشق شهادت بود. پسرم آن‌قدر عقلانیت و آگاهی به ما داد که واقف به راهش شدیم و الان که شهید شده احساس می‌کنم در راه حق خونش ریخته شده است.

به هر حال پذیرفتن مسیری که به شهادت ختم شود، کار هر کس نیست. آقامهدی چطور این راه را انتخاب کرد؟

داستان و قصه شهدا داستان شقایقی است که با اشک حضرت زهرا(س) رشد کرد و با امام حسین جاودانه شد. از سقیفه شروع شد و وجود دارد و این قصه تا همواره تاریخ قصه شهدا همان قصه عاشوراست که در واقع ادامه‌دهنده راه هیهات من‌الذله است. پسرم برای دفاع از عمه سادات کیلومترها راه را طی کرد تا اجازه ندهد قصه عاشورا و اسارت بانوی مقاومت تکرار شود. به نظرم شهدا را خود حضرت زینب(س) انتخاب می‌کند. مرگ حق است اما چگونه مردن و شهادت هنری است که نصیب هر کس نمی‌شود و لیاقت و سعادت می‌خواهد.

یک بخش از جهاد مربوط به خود شهید است و بخش دیگرش مربوط به خانواده، چطور با فقدان پسرتان روبه‌رو می‌شوید؟

غم فرزند غم عجیبی است اما همین که پسرم در راه دفاع از عمه سادات جانش را فدا کرد دلم تسلی می‌گیرد و گرنه داغ پسر جوان را سخت می‌شود تحمل کرد. فرزند فدای علی‌اکبر امام حسین. فدای رهبرش سیدعلی خامنه‌ای و کلنا بفداک یا زینب. کلنا عباسک یا زینب. همسرم قبل از شهادت مهدی گفت من امانتی‌ام را از حضرت زینب(س) می‌خواهم. پسرم گفت مادر حلالم کن. من نمی‌خواهم برگردم. او عاشق شهادت بود و ۲۰ روز بعد رفتنش مادرش خبر نداشت به سوریه رفته است. مهدی می‌گفت به مادرم نگویید رفته‌ام. چون اگر بفهمد دعای او باعث می‌شود شهید نشوم. پسرم بعد از شهادتش آرامش عجیبی به ما داد. یک بار بعد از نماز شب و خواندن قرآن خوابیدم. شهید به خوابم آمد و با من روبوسی کرد. این رؤیاها تسلی خاطری برایمان می‌شود.

همسر شهید

چه سالی با آقامهدی ازدواج کردید و چند یادگار از شهید دارید؟

من متولد ۱۳۶۱ و همسرم متولد سال ۱۳۵۸ بود. من و آقامهدی در یک محله بزرگ شده بودیم. دورادور خانواده‌اش را می‌شناختم. ازدواج سنتی داشتیم. بهمن ۱۳۸۱ عقد کردیم و سال ۸۳ زندگی مشترک‌مان را شروع کردیم. خدا سه فرزند به ما عنایت کرد. دخترم فاطمه ۱۱ سال، زهرا پنج سال و محمدجواد ۲۲ ماه دارد. من دوست داشتم با یک پاسدار ازدواج کنم؛ وقتی آقامهدی به خواستگاری‌ام آمد معیارهایم برای ازدواج ایمان، اخلاق و صداقت بود که شهید تمام این ویژگی‌ها را داشتند. ایشان زمانی که به خواستگاری‌ام آمدند پاسدار بودند و گفتند مأموریت‌های سخت می‌روند و امکان دارد شهید، اسیر و مجروح شوند. شهید از کودکی شغل نظامی را دوست داشتند و خودشان این راه را انتخاب کردند.

در سال‌های زندگی مشترک، اخلاق و رفتار شهید را چطور دیدید؟

مهدی ظاهری جدی و مصمم داشت اما در باطن دلرحم و دلسوز بود. کاری نبود که به او واگذار شود و با جدیت انجام ندهد. مسئولیت‌پذیری عجیبی داشت. اهل ظاهرنمایی و دورویی نبود. دروغ در کارش نبود. حرف حق را همیشه می‌زد حتی اگر به ضررش تمام می‌شد. اگر در اوج نداری بود و متوجه می‌شد کسی نیازمند است به دیگران کمک می‌کرد. در نماز اول وقت اهتمام داشت و همیشه با وضو بود. زیارت عاشورای هر روزش ترک نمی‌شد.

ایشان در یگان صابرین بودند و لابد مأموریت زیاد می‌رفتند... خودتان را آماده شهادت‌شان کرده بودید؟

سال ۱۳۹۰ در قله جاسوسان ارومیه دوستانش که کنارش بودند شهید شدند. از آن روز روحیه همسرم داغان شده بود. تمام هم و غمش این بود که شهید شود. یک‌بار خواب دوست شهیدش را دیدم. گفتند مهدی شهید می‌شود، اما تاریخش مشخص نیست. قبل از رفتن مهدی به سوریه خواب شهادتش را دیده بودم. من تنها کنار تابوتی نشسته بودم. صورتی آرام که انگار خوابیده بود داخل تابوت بود. بعد از شهادتش همان صحنه خواب در معراج شهدا برایم تکرار شد.

بچه‌ها با دلتنگی دوری از پدر چه می‌کنند؟

آقامهدی از سه سال قبل بچه‌ها را آماده کرده بود تا با شهادتش کنار بیایند. دخترم فاطمه گفته بود بابا بعد از تو چه کنیم؟ آقامهدی گفت خدا هست و من همیشه کنارتان هستم. سعی می‌کرد مستند خانواده‌های شهدای مدافع حرم را که از تلویزیون پخش می‌شد به بچه‌ها نشان بدهد. آن‌قدر با بچه‌ها کار کرده بود که وقتی به سوریه رفت بچه‌ها می‌گفتند بابا شهید شود، می‌رود پیش خدا و بهشت. دلتنگی و بهانه‌گیری بچه‌ها همیشگی است مخصوصاً دخترم فاطمه خیلی بهانه بابا را می‌گیرد. سعی می‌کنم طوری روحیه‌شان را شاد کنم و به زندگی امیدوارشان کنم. به بچه‌ها می‌گویم باید قوی‌تر از دیگران باشیم. بچه‌ها بیشتر شب‌های عید و مهمانی‌ها بهانه پدرشان را می‌گیرند. بین من و همسرم وابستگی عجیبی بود. در شهر غریب کسی را نداشتیم اما اگر رضایت دادم که ایشان به سوریه برود برای این بود که به علاقه‌اش برسد. خود شهید کمک‌مان می‌کند. دلتنگی‌ای که فقط خود شهید می‌تواند به ما آرامش دهد. هر موقع کارم گیر می‌کند از شهید کمک می‌خواهم و کمکم می‌کند. وقتی مأموریت می‌رفت بهشان دسترسی نداشتم، الان می‌دانم حرف‌هایم را می‌شنود و دستگیرم است.

نحوه برخورد مردم چطور بود با وجود اینکه این روزها برخی از سلبریتی‌ها، صاحب‌نظر شده‌اند و گاهی به مدافعان حرم توهین می‌کنند؟

شهید قره‌محمدی می‌گفت مردم پشت سر امام علی(ع) هم حرف می‌زدند و می‌گفتند مگر علی نماز می‌خواند؟! برخی دیدگاه و روش دیگری دارند. من معیارم چیز دیگری است. یک نفر گفت چقدر تو بدشانسی! گفتم چه شانس بدی داشتم، یک شفاعت‌کننده دارم که در آخرت دستگیرم است. مثلاً کسی که زندگی‌اش غرق مادیات باشد باور نمی‌کند رزمنده‌ای به خاطر پول نرفته باشد. کسانی که به خاطر پول خودشان را به آب و آتش می‌زنند اگر بگوییم شهدا به خاطر اسلام و ایمان رفتند باورشان نمی‌شود. من حرف مردم را جدی نمی‌گیرم. اجر خانواده شهدا به خاطر صبر در برابر این ناملایمات است. اکثر خانم‌های شهید مدافع حرم زیر ۴۰ سال هستند، تربیت و آرام کردن بچه‌ها سختی‌های خاص خودش را دارد؛ باید توکلشان به خدا بیشتر باشد. شهدا آرمان بزرگی داشتند که چند صباح دنیا را رها کردند و به سرای باقی و شهادت شتافتند.

شهید به بچه‌ها دلبستگی داشت. روزهای آخر چطور با دل کندنش مواجه شدید؟

ما بعد از چند سال مستأجری تازه خانه‌دار شدیم. یکی از دوستانش می‌گفت یک روز مهدی کفش دخترانه دیده بود، کفش را نگاه می‌کرد و می‌گفت من هم دختر دارم. شهید به بچه‌هایش علاقه داشت ولی علاقه بالاتری به نام شهادت هم وجود داشت. شهدا شاید حضور فیزیکی نداشته باشند اما خیلی دستگیر ما هستند. یک سال اخیر فکر می‌کردم مهدی شهید زنده است، فقط حضور فیزیکی ندارد. تمام کارهایش را برای رفتن انجام داده بود خیلی دوست داشت کارهایش با نیت خالص باشد، دنبال تعریف و تمجید دیگران نبود.

از آخرین اعزام‌شان بگویید.

آقامهدی بار اول که به سوریه اعزام شد، مجروح شد. ترکش از کنار گردنش رد شد و تیر به دستش اصابت کرد. بعد از سه ماه درمان، انگشتش را پیوند زدند. نگران بود نتواند اسلحه دست بگیرد. دو سال نتوانست به سوریه اعزام شود. خیلی دست به دعا شد تا اینکه دوباره قسمتش شد. یک روز به من پیامک داد بی‌بی منو طلبید. وقتی به خانه آمد مثل مرغ پرکنده بود. وصیت‌نامه نوشت؛ وضعیت مالی و امانتی‌ها و کتاب‌هایش را مشخص کرد. روز آخر وصیت‌نامه‌اش را کامل تایپ کرد. عکس‌هایش را داخل CD گذاشت و گفت این عکس‌ها را بعد از شهادتش استفاده کنیم. بچه‌ها را می‌بوسید و من از آنها فیلم می‌گرفتم. گفت من یک ماه سوریه هستم. رفتیم بازار به اندازه یک ماه خرید کردیم. بعد به مزار شهدای گمنام کنار دانشگاه امام حسین(ع) رفتیم. کنار شهدای گمنام دلم خیلی شکست. به شهید کریمی که تازه هویتش مشخص شده بود متوسل شدم که دلم را آرام کند. گفتم از بچگی به شما شهدا ارادت داشتم دلم را راضی کنید تا مهدی را راهی سوریه کنم. تصور اینکه بدون مهدی بچه‌ها را بزرگ کنم برایم سخت بود. آن شب دلم آرام شد. خداحافظی آخرین بار متفاوت بود حتی محل کار آقامهدی هم برایش مراسم خداحافظی گرفتند. بعداً همکارانش می‌گفتند ما می‌دانستیم مهدی شهید می‌شود و رفتنش برگشتی ندارد. وقتی آقامهدی اعزام شد تا شش روز خبری نداشتیم. تماس گرفت، ابراز دلتنگی کرد. پرسید بچه‌ها مریض نشدند؟ گفتم همه چیز خوب است شما به کارتان برسید. مهدی گفت من به آنچه دلم می‌خواست نرسیدم. اگر اتفاق خاصی نیفتد شب یلدا می‌آیم پیش‌تان. آخرین خداحافظی‌اش بود اما شب یلدا شب هفت مهدی بود. با آنکه من و بچه‌ها کسالت داشتیم مراسم شب یلدا را کنار مزارش گرفتیم.

نحوه شهادت‌شان چطور بود و چه تاریخی به شهادت رسیدند؟

آقامهدی و شهید مهدی ایمانی فرمانده محور بودند. در منطقه دیرالزور به محاصره داعشی‌ها می‌افتند. گلوله به گردن، پهلو و ران پای‌شان اصابت می‌کند. ظاهراً درگیری‌شان نزدیک بود. شهید ایمانی خادم حضرت معصومه(س) بودند و داوطلبانه عازم شده بودند. الان مزارشان در صحن حضرت معصومه(س) است. همسرم چندبار خواب شهادتش را دیده بود اما تعریف نمی‌کرد. می‌گفت اگر علاقه‌ات به من واقعی است برای عاقبت به خیری و شهادتم دعا کن. گفتم پس بگذار بچه‌ها بزرگ شوند. گفت من اسم و رسم دنیایی شهید را نمی‌خواهم. شهید نزد خدا اجر و قربی دارد که وصف‌شدنی نیست.

> آقامهدی بار اول که به سوریه اعزام شد، مجروح شد. ترکش از کنار گردنش رد شد و تیر به دستش اصابت کرد. بعد از سه ماه درمان، انگشتش را پیوند زدند. نگران بود نتواند اسلحه دست بگیرد. دو سال نتوانست به سوریه اعزام شود. خیلی دست به دعا شد تا اینکه دوباره قسمتش شد

طراح: علیرضا سجادی‌فر ■ شماره ۵۳۷۲

واگویه

جنگ با زخم‌زبان عقل‌کل‌ها مرد می‌خواهد!

ع.م

چند روز پیش فیلمی از لحظه خداحافظی شهید مدافع حرم مهدی حیدری با فرزند خردسالش در فضای مجازی منتشر شده بود. در این فیلم فرزند شهید فکر می‌کند پدر به سفر زیارتی مشهد می‌رود. اما آن‌قدر عقلش می‌رسد که از پدر می‌پرسد: چرا با این لباس‌ها (یونیفرم نظامی) به مشهد می‌روی؟ آقامهدی در جواب می‌گوید: ما باید با این لباس‌ها به مشهد برویم. امام رضا به ما گفته این‌جوری بیاین. جور دیگه‌ای بیایید قبولتان ندارم. فرزندش می‌گوید: امام حسین گفته این‌جوری بیایید؟ پدر بله می‌گوید و پسر از او می‌خواهد برایش سوغاتی بیاورد. اما در صحنه‌ای دیگر، پیکر پدر در تابوتی سرخ و سفید و سبز آمده و پسر اشک می‌ریزد...

نمی‌دانم دیدن چنین فیلمی چه احساسی در ذهن شما که این مطلب را می‌خوانید، برمی‌انگیزد اما نگارنده این مطلب را یاد تضادی انداخت که جامعه ما عجیب درگیر آن است. کمی دور و برمان را نگاه کنیم، بحث روز چیست؟ فیلتر تلگرام، گرانی دلار و طلا و برجام نافرجام. همه دور و بر این بحث‌ها می‌چرخیم. چند ماه یا یک سال پیش هم که بحث دفاع از حرم داغ‌تر بود مباحث دیگری درگیرمان کرده بود. نا نداشتیم به چیز دیگری غیر از بحث روز در شناخت. فکر می‌کنی همه مثل خودت هستند. می‌نشینند پشت کامپیوتر و پز باسوادی می‌دهند و کوچک‌ترین مسائل سیاسی و اقتصادی روز را رصد می‌کنند، تجزیه می‌کنند و تحلیل ارائه می‌دهند. بعد کامپیوتر را خاموش می‌کنند و توی مترو، توی ترافیک یا توی تاکسی راه همدیگر را سد می‌کنند تا جای راحت‌تری نصیب‌شان شود. همزمان متنی در خصوص گسترش فرهنگ عمومی پست می‌کنند!

فکر می‌کنی همه مثل خودت هستند تا اینکه اتفاق‌هایی مانند جبهه مقاومت اسلامی تصوراتت را برهم می‌زند. یک‌دفعه با آدم‌هایی روبه‌رو می‌شوی که حتی فکرش را نمی‌کردی وجود داشته باشند. یک نفر را می‌بینی در اوج خوشی‌های زندگی عجیب کم‌عقلی می‌کند! جوان است. زن دارد. بچه دارد. لابد بچه‌اش را بیشتر از تو که نه کمتر از تو دوست ندارد. اما یکهو از همه چیز دل می‌کند و به جایی می‌رود که فقط تیر و ترکش در انتظارش نیست. زخم‌زبان و تهمت و افترا هم در کمینش هستند.

مدافع حرم می‌شود در حالی که می‌داند به خانواده‌اش افترا خواهند بست. می‌گویند به خاطر اسد مُرد! رفت تا کلی پول به جیب بزند یا اینکه ساندیس‌های دمشق خوشمزه‌تر بودند! این آدم به‌زعم بعضی‌ها کم‌عقل نیست. فضای مجازی فکر کنیم. نا نداشتیم درست و حسابی در مورد داعش و تکفیری‌ها و خطر قریب‌الوقوع‌شان حتی در گوگل سرچ کنیم. چه برسد به اینکه بخواهیم به جنگشان برویم. اما اینهایی که بی‌خیال مشهورات زمانه از همه داشته‌های‌شان گذشتند و رفتند مگر آدم این دوره و زمانه نبودند؟ دنیای عجیبی است و عصری که در آن زندگی می‌کنیم عجیب‌تر از آن! واقعاً آدم‌های این دوره و زمانه را نمی‌توان جانش را به خطر می‌اندازد در حالی که می‌داند عده‌ای عقل کل به صندلی‌های‌شان تکیه خواهند زد و تجزیه و تحلیلش می‌کنند. همه اینها را می‌داند و باز می‌رود.

> یک‌دفعه با آدم‌هایی روبه‌رو می‌شوی که حتی فکرش را نمی‌کردی وجود داشته باشند. یک نفر را می‌بینی در اوج خوشی‌های زندگی عجیب کم‌عقلی می‌کند! جوان است. زن دارد. بچه دارد. لابد بچه‌اش را بیشتر از تو که نه کمتر از تو دوست ندارد. اما یکهو از همه چیز دل می‌کند و به جایی می‌رود که فقط تیر و ترکش در انتظارش نیست. زخم‌زبان و تهمت و افترا هم در کمینش هستند

این آدم‌ها کجای کار بودند؟ از کجا آمدند که نشناختیم‌شان؟ مگر آنها در زمانه ما زندگی نمی‌کردند؟ مگر زخم‌زبان اذیت‌شان نمی‌کرد. مگر نمی‌دانستند ارزش بعضی از آدم‌ها و تصورات پوچ‌شان به اندازه یک قطره اشک فرزندشان نیست؟ پس چرا باز هم به خاطر امنیت چنین آدم‌هایی از همه هستی‌شان گذشتند و مدافع شرف شدند؟ انگار تضاد آدم‌های این دوره و زمانه بیشتر از هر عصر دیگری است. اما راستی ما کجای این وادی هستیم؟

شهید مدافع حرم مهدی حیدری متولد ۱۳۶۲، دارای کمربند مشکی جودو و مربی دفاع شخصی بود که ۱۱ دی ۱۳۹۴ به سوریه رفت و ۱۰ روز بعد در ۲۱ دی ۱۳۹۴ به شهادت رسید. پیکر این شهید حدود پنج ماه در حد فاصل خط مقدم خودی و تروریست‌ها جامانده بود که بعد از طی این مدت به خانه برگشت. شهید حیدری دارای پسری خردسال به نام محمدمهدی است.

جدول

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک‌بار به کار روند.

		۷	۴					۹
			۶					
	۱	۹						۶
۵						۸		
				۵		۴		
۳		۴				۷		
	۵	۳			۷		۱	
۸				۳				
	۷				۹		۲	۸

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۳۷۱

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ر	و	ز	ی	ح	ل	ا	ل	■	ک	ا	ک	ت	و	س
۲	ی	■	م	و	ن	ی	خ	■	ب	و	ر	د	و	■	ب
۳	ا	ب	■	ن	ی	م	■	ا	ه	■	د	ا	د	ا	ر
۴	ل	ی	و	ا	ن	■	ا	ی	ت	م	■	م	ا	ن	ی
۵	ی	ک	ا	ن	■	م	ه	م	ا	ن	ی	■	ر	ی	ش
۶	س	ر	م	■	ق	و	ا	■	ن	ی	ل	ی	■	س	د
۷	■	ا	م	ب	ت	ل	ا	■	ر	ت	و	ش	■	■	ن
۸	■	ن	ی	ی	ض	■	ی	س	ل	■	س	ا	ی	ر	■
۹	ش	■	ص	و	ر	ت	■	د	ی	ز	ی	ن	■	ا	گ
۱۰	ی	ک	■	ه	و	ا	ن	■	ن	ا	■	د	و	ن	■
۱۱	خ	ر	م	■	ح	و	ا	ن	■	ل	ی	ص	■	ب	■
۱۲	ط	و	ق	ه	■	ه	ر	ا	ت	■	م	ت	ع	د	ه
۱۳	و	ز	ا	ر	ت	■	و	د	■	ا	ق	ا	■	ی	س
۱۴	س	■	ر	ا	و	ر	ا	■	ت	ش	ع	ض	ش	■	ر
۱۵	ی	و	ن	س	ک	و	■	س	ت	ا	ر	ه	س	ر	ح

از راست به چپ

■ ۱- پهلوانی در وسط گود زورخانه- آگاهی خواستن ■ ۲- آخرین پادشاه تیموری- بالای کوه ■ ۳- اغما- دوازده ماه- علامت مفعول بی‌واسطه- عدد رمزی ■ ۴- آشیانه- گوسفند ماده- مقابل حاد ■ ۵- دعای زیرلب- بندگاه میان ساعد و بازو- علمدار خونین‌شهر ■ ۶- نخستین فضانورد جهان که در سال ۱۹۶۱ موفق شد برای اولین بار زمین را در هشتاد دقیقه دورزند- حیوان اهلی ■ ۷- برگ برنده- زرنگ- شهر شیشه‌گران آلمان- نوعی پارچه گرانبها ■ ۸- نوع سیبش شیرینی خوشمزه‌ای است- عزا و ماتم- چربی حیوانی ■ ۹- متارکه- به عمل برآید- پسوند مزارع- یار شیرازی ■ ۱۰- نوعی کباب- شهری در شیلی که جنوبی‌ترین شهر امریکای جنوبی و جهان است ■ ۱۱- نوعی انگور مرغوب- تکان شدید- بخشی در اوستا در ستایش خدا ■ ۱۲- پایتخت غنا- پول فلزی- سوره بنی اسرائیل ■ ۱۳- موضوع و مبحث- صفت عدد- حیوان مسابقه‌ای- مجلس اعیان ■ ۱۴- آب دیده- این ضرب‌المثل در اشاره به کسی به کار می‌رود که همه چیز را برای انجام کاری می‌داند به جز یک نکته مهم و نهایی ■ ۱۵- مقتدرترین امپراتور فرانسه- آرد مخصوص ماکارونی

از بالا به پایین

■ ۱- در قرون سوم و چهارم حکومتی در ایالت‌های شمال ایران به وجود آوردند و به نشر آیین تشیع و طرفداری از آل علی پرداختند ■ ۲- حی وارونه- متاع و کالا- از گویش‌های ایرانی- فلسفه ارسطو ■ ۳- منقرض‌کننده سلسله اشکانی- نخستین مهمانی عروس و داماد پس از عروسی- ظرف سرکه ■ ۴- نصف آجر یا خشت- زین و برگ اسب- نمایشنامه نویس ایرلندی صاحب اثر مالون می‌میرد ■ ۵- بام زاگرس- خدای آتش هندوان- هنوز پارافین نشده ■ ۶- مایه حیات- مقصود و هدف- کشور نیشکر- تکرار حرفی ■ ۷- از تیم‌های فوتبال اسپانیا- خبرگزاری سوریه- پایتخت کشور فلاسفه ■ ۸- خیس آذری- بزرگ‌ترین رگ بدن- نام فابرگاس ملی‌پوش اسپانیایی چلسی ■ ۹- کمتر- صدای به هم خوردن دو چیز فلزی یا بلور- پهلوان تورانی ■ ۱۰- فرمانده بدن- آماده و فراهم- نام قدیم تربت حیدریه- سرما ■ ۱۱- شخصیتی خیالی است که نویسنده‌ای آمریکایی به نام ادگار رایس باروز او را خلق کرده است- بوستان- خطا و اشتباه ■ ۱۲- ایمن- دودمان و خانواده- طفیلی ■ ۱۳- دندان ناپایدار- سعدیا چون تو کجا... گفتاری هست- سپاهی و لشکری ■ ۱۴- سرند- اهلی و دست‌آموز- بین پیچ و مهره ■ ۱۵- در دوره قاجار حق کشتیرانی ایران در دریای خزر بر طبق این عهدنامه از بین رفت

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱								■							
۲															■
۳							■			■				■	
۴						■			■				■		
۵					■							■			
۶				■											
۷								■					■		
۸							■			■				■	
۹						■					■				
۱۰									■			■			
۱۱					■										
۱۲				■											
۱۳								■					■		
۱۴							■			■				■	
۱۵						■			■				■		